

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

عرض شد در بحث دیروز در باب تمسک به اصول - که بارها خدمت شما عرض کردم - مسئله به صرف شک در مورد و تصوّر تحقق علیّت در اجرای اصل بر نمی‌گردد بلکه مسئله در اجرای اصل در همه جا باید منطبق با مجاری عقلیه و عرفیه باشد و بنای شارع در اجرای اصل با بنای عرف و سیره عقلانیّه در این جا تفاوت ندارد مگر در بعضی از مواردی که خود شارع با قرائن و شواهدی آن تحقق علیّت را به نحو دیگری برای تکلیف برای تحقق موضوع تصور کرده است که در بعضی از موارد مشاهده می‌شود که بنای شارع بر ترخیص و تسهیل است و در بعضی از موارد بنای شارع بر تضییق است که موارد مشخص است.

در مسئله دماء و نفوس و أعراض خیلی شارع حساسیت به خرج داده است حتی از سیره عقلانیّه در محاکم عمومی و در محاکم بین المللی هم شارع در این جا عنایت خاصی دارد و تضییقات غلاظ و شیدادی را در این گونه موارد اعمال کرده است لذا جریان اصل باید در این جا نسبت به موارد مختلف باشد اما در مسائلی که نسبت به آن مسائل، بنا، بنای بر تسهیل است یا بنا، بنای بر حسن ظن است یا بنا، بنای بر حمل فعل مردم بر صحت است یا بنا بنای عدم ورود به حریم شخصی افراد است یا بنا، بنای عدم دخالت در امور و این مسائل است، شما می‌بیند که شارع در آن جا مسائل را سهل گذاشته است.

مثلاً یکی از مواردی که مشاهده می‌شود مورد امامت جماعت است در امامت جماعت باید آن امام عادل باشد در بعضی از روایات هم این مسئله هست این احراز عدالت بعضی آمدند در این جا گفتند شارع گفته است دیگر، شارع گفته احراز عدالت، در این جا بایستی که عدالت احراز شود و احراز آن مقدماتی می‌خواهد همین طور انسان نمی‌تواند بنشیند و تصور کند باید برود تحقیق کند پرونده او را در بیاورد از بایگانی و یکی یکی کاغذها را ورق بزند چکار کرده، چکار نکرده؟ چه کسی به او تلفن زده؟ به کی تلفن زده؟ و همین طور سایر اموری که بحمدالله مضبوط است و ثابت است این برای او حاصل می‌شود که این شخص در علن چه شخصی و چه شخصیتی است آن وقت نماز بخواند یا نخواند آن وقت ما نگاه می‌کنیم می‌بینیم در همین مورد احراز عدالت با قرائن و شواهد به این کیفیت شارع عمل نکرده است یعنی به این نحوه نبوده که با این دقت و با این خصوصیت حضرت می‌فرمایند

که نگاه کن همین که ظاهرالصّلاح باشد کفایت می‌کند، بنا بر تسهیل است. چرا بنا بر تسهیل است؟ چون شارع نمی‌آید برای یک نماز جماعت و اقامه نماز جماعت و اهتمام به یک امام جماعت اجبار کند که مردم بروید دنبال پرونده او و سیر تا پیاز این را دریاورید و اگر هم چیزی ندارد خودتان چند تا بگذارید روی آن! دیگر این کار را تشریح نمی‌کند؛ شارع بناء بر این ندارد حمل بر صحت است همین که نگاه می‌کنی می‌بینی فرض کنید که افراد به این اقتدا کردند افراد مؤمنین به این اقتدا کردند کفایت می‌کند ای مومن! چکار می‌خواهی بکنی؟ می‌خواهی نماز ظهر بخوانی بروی پی کارت دیگر! یک سفری بود در همان زمان سابق قبل از سقوط شاه ما یک جایی رفته بودیم به یکی از این شهرستانها موقع نماز شد یکی دو تا از اهل علم ریش سفید هم همراه ما بودند در یکی از شهرهای شمال ایران و اینها رفتیم در یک مسجدی و هوا هم سرد بود یک امام جماعتی در آن جا بود و خیلی شخص برازنده‌ای بود. سیمای او سیمای زهد و تقوا و نورانیت و بسیار ظاهرالصّلاح بود ما آمدیم و نماز خواندیم با چند نفر دیگر از دوستان. خیلی هم مأوم نداشت، بیست و بیست و پنج نفری آمدند و پشت سر او نماز خواندند و رفتند و او حتی ما را هم دعوت کرد به منزلش که به منزل او برویم و ما هم رفتیم منزل او و شب هم در آن جا بودیم چون مشکل بود، وضعیت غیرعادی بود. وقتی آمدیم در منزل یکی از آقایان ریش سفید رو کرد و گفت آقا شما از کجا احراز عدالت ایشان را کردید که پشت سر ایشان نماز خواندید؟ یعنی این قدر آدم نفهم باید باشد؟! سیّد، بنده خدا، نورانی، با تقوا... خوب دارد نماز می‌خواند این چه طرز برخوردی است؟

یعنی واقعا در یک همچین جایی سیره عقلائییه بر این است که شما بروید تحقیق کنید از مأومین که وضعیت او چطور است؟! آخر این صحیح است؟ یعنی شارع به این مسئله اصلاً رضا می‌دهد؟ این یک مسئله اخلاقی است. و او نماز نخواند و آمد جدا برای خودش نماز فرادی خواند و جدا خواند و بعد هم آن بنده خدا تبعات عملش بر سرش آمد! بنای شارع بر این نیست! فقیه باید خودش مسئله را درک کند دریابد. یک مستنبط یک مجتهد باید متوجه باشد که این رعایت حکم در جهات مختلف، متفاوت است.

اما اگر همین شخصی که شما دارید پشت سر او نماز می‌خوانید و خیلی توجه به مسائل دیگر ندارید و نماز می‌خواند و بعد می‌روید منزلتان، اگر او بخواید بشود قاضی، بخواید بشود حاکم، بخواید در مصدر قضاوت بین دو نفر حکم کند، مالی را از شخصی بستاند و به دیگری بدهد جانی را بستاند و قصاص کند و امثال ذلک این جا دیگر سیره عقلائییه بر این نیست که نگاه کنید ببینید که همین

قدر یک عده پشت سر او نماز می خوانند... بایستی که احراز قابلیت و لیاقت کنند این جا دیگر جای روایت امام صادق علیه السلام است که «فانظروا» بروید نگاه کنید تفحص کنید اخلاقش را ببینید رفتارش را ببینید در خانواده ببینید چگونه است در غیر خانواده چگونه است، این مسائل را همه را ارزیابی کنید آیا ببینید این شخصیت ثابتی دارد یا شخصیت او متغیر است.

یک وقتی من در یک جایی بودم یکی از همین قوم و خویشهای ما می خواست بیاید دیدن مرحوم پدرمان در آن موقع که ایشان مریض بودند، من از منزل بیرون آمدم دیدم که ایشان دارد به اتفاق خانواده می آید که وارد کوچه می شود که بیاید منزل و مرحوم پدرمان هم با بچه های او محرم بود و حرکاتی من از دور از ایشان دیدم، یک حرکات بچه گانه، مثلا دستهایش را یک جور می کرد و توام با خنده و ... که برای من خیلی عجیب بود آخر آدم با ریش سفید عین یک بچه هفت ساله و ده ساله جست و خیز دارد؟ می پرد بالا و پایین؟ همین که چشمش به ما افتاد یک دفعه دیدیم شقّ و رقّ و دقّ! سر پایین آمد و دیگر دستهایش چسبید به پا و قدمها خیلی به شمارش و خیلی آرام، مطمئن آرام، آرام، آمد و آمد تا این که گفت سلام علیکم و حرف عین را بسیار غلیظ از مخرج اداء کرد، و من هم گفتم و علیکم السلام این دفعه من هم عین آن را یک خرده غلیظ اداء کردم به مصداق آیه شریفه **وَ إِذَا حُيِّبْتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوها إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا** ﴿النساء، ۸۶﴾ بعد گفتم بفرمایید بالا. خب حالات ایشان دستم بود. گفتم که ابوی مریض هستند بفرمایید، من بروم برای شما جای بیاورم البته عجله داشتم که بروم جایی به یکی گفتم برای ایشان چایی ببرید من چون کار داشتم رفتم. وقتی شخصی یک همچنین مسئله را می بیند می فهمد این شخصیت ثابتی ندارد. جزء شخصیت های متغیر است و ظاهر با درون تفاوت دارد و عجیب است انسان در این دنیا فقط یک عمر هنرپیشه باشد. یک عمر هنرپیشه، یک عمر مردم سردرنیاورند که در درون او چه خبر است، البته خدا مواردی پیش می آورد که مسئله روشن می شود همیشه آفتاب پشت ابر نمی ماند مسئله روشن می شود، یک عمر هنرپیشه یک عمر چه و چه ... عجیب است.

یکی دیگر بود یک بنده خدایی دیگر بود یک وقتی در یکی از همین انتخابات بود - اینها برای انسان همه عبرت است - در این انتخابات نمره بالایی آورده بود حالا به چه جهت و علتی ... این ملتی که هر روز به یکی رأی می دهد امروز به این می دهند فردا به آن می دهند، پس فردا به آن می دهند، هر روز به یکی رأی می دهند. خلاصه خیال کرد که برای خودش خبری شده! بله یادم است که گفته بود که شما با این رأیتان دل رسول الله را شاد کردید! بنده خودم شنیدم از رادیو که می گفت دل رسول الله

را با این رأی دادن شاد کردید!

چرا از پیغمبر مایه می گذارید؟ چرا نمی گوید دل من را شاد کردید که نمره بالای ما آوریم؟ چرا به حساب پیغمبر می گذاریم؟ پیغمبر ۱۴۰۰ سال پیش از دنیا رفته است الان به حسب ظاهر کاری نمی تواند بکند دفاعی نمی کند. آخر مرتیکه درون و باطن دل پیامبر را تو از کجا می دانی که شاد شده است؟ حالا با این نمره تو اگر زنده بودند به تو می گفتند که شاد شده یا نه. ولی در باطن که پیغمبر می تواند کار انجام بدهد همچنان می گذارد در کاسه آدم که اصلاً نفهمی از کجا خوردی! از پیغمبر مایه نگذاریم، در کارهایمان از امام مایه نگذاریم، از امام زمان مایه نگذاریم، چوب دارد. خدا سر امام زمان غیرت دارد! توجه کردید؟ از خودمان هر چه خواستیم مایه بگذاریم: دل من شاد شده است دیگر شب خوابم نبرده است، تا صبح کیف کردیم، نمی دانم جشن گرفتیم... هر چه می خواهی بگویی بگو ابناء دنیا همین است دیگر. سرگرمی همین است.

نرویم سراغ بقیه، یک غلطی می خواهیم بکنیم نرویم بگوییم مرحوم آقا هم همین کار را می کرد، از او مایه نگذاریم، بگوییم فهم من این است، برداشت من این است، مردم را بگوییم که من این کار را کردم، مگر قرار است که هر کسی ولی خدا شود؟ مگر قرار است که هر کسی جا پای امام زمان بگذارد؟ امام زمان یک نفر است در این دنیا، خلاق اول و آخر جمع شوند یا جبرئیل به گردش نمی رسند، چه برسد به ما. آن حسابش جدا است برای چه ما بیاییم عرض خود ببریم و زحمت دیگران؟ از پیغمبر خدا مایه نگذاریم در کارها. و همین آقا در نوبت بعد وقتی که سقوط می کند از نظر نمره و رأی می گوید ای کاش شرکت مردم بهتر بود! شرکت چشمگیری نبود و باید فکری کرد و چه کرد...! چه شد بابا؟ این مردم که همان هستند، پلاسمای ایشان که عوض نشده است! گلبول سفید و قرمز که همان است، پلاکتها هیچ تغییر نکرده است، مخ هم همان مخ است، هم آن کسی که به تو رأی دادند «مخ ما فیه» هم آن که رأی ندادند «مخ ما فیه» در هر دو «مخ ما فیه» است آخر آدمی که ملاک داشته باشد یک روز کم و زیاد نمی کند، یک حساب دارد، یک شخصیت دارد، یک فکر دارد با همان یک فکر می رود جلو، شایعات که او را نمی گیرد، تبلیغات که او را نمی گیرد...

و عجیب است که تبلیغات آدم را می گیرد. بنده بودم در یک جریاناتی که مثلاً فرد اصلاً یک اعتقاد خاصی به یک مسئله داشت، ولی وقتی که در جریان و جوّیها و برو قرار می گیرد و فضا عوض می شود... چون فضا را می شود عوض کرد، ما می توانیم فضا را یک فضای شاد کنیم، یا یک فضا را حزن آلود کنیم، هر دو را می توانیم. خرجش چند تا بلندگو و نوار است هیچی دیگر نمی خواهد

والسلام. فضا می شود فضای بزن و بکوب و فضا می شود فضای حزن یا ماتم. با دو تا سی دی و دو تا نوار فکر عوض می شود! فهم عوض می شود! اتجاه عوض می شود! جهت گیری انسان عوض می شود! اینها همان هایی هستند که «مخ مافیه» هیچ قوه عاقله ندارند، خلاص، این همان قضیه است که شما نمی توانید تصمیم بگیرید در یک مسئله، اینها چیزهایی است که واقعا باید انسان مسئله را محکم کند.

مرحوم آقا عبارت عجیبی می فرمودند: بنده از آقای حداد رضوان الله علیه شنیدم که ایشان می فرمودند: آن کسانی می توانند مشکلات و خطرات سلوک را درنوردند که از عقل بیش از چشمشان استفاده کرده باشند، از عقلشان برای تنظیم مطالب بیش از چشم...، آنها می توانند. چون بالاخره سلوک مشکلات دارد و فقط هم مشکلات، مشکلات اقتصادی و مالی و مرض و صحت و اینها نیست مشکلات جدی عقیدتی، گاهی یکی فوت می کند و مصیبتی می شود و یا مثلا بالا و پایینی، قرضی، گرفتاری و امثال ذلک اینها همه مطالب و امتحاناتی است که خدا پیش می آورد در آیات قرآن است **حَسْبُنَا مَا نَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَ يَعْلَمُ الصَّابِرِينَ** ﴿آل عمران، ۱۴۲﴾ ولی گاهی اشکالات جدی پیش می آید، اشکالات علمی پیش می آید، اشکالات دینی، شک دینی، شکوک در دین پیش می آید، مظاهری که برای انسان پیدا می شود، خطراتی که برای انسان پیدا می شود، جاذبه هایی که برای انسان پیدا می شود، افرادی که جهت گیری خاصی می کنند، همه افراد یک صنف نیستند، افرادی ممکن است باشند که وجیه باشند، شما خیال می کنید این مردم که بعد از پیغمبر رفتند سراغ ابوبکر و اینها همین طوری رفتند؟ چند نفر مگر در این توطئه دخالت داشتند؟ همه مردم مدینه که نبودند، یک عده خاصی بودند که توطئه می کردند: چکار کنیم؟ شب بعد از پیغمبر چکار کنیم؟ چطوری مسائل را به دست بگیریم؟ چطوری برگردانیم؟ و آنها هم خوب روحیه افراد را به دست آورده بودند و خوب شخصیت افراد را درک کرده بودند واقعا از نظر روانشناسی و شخصیت شناسی و جامعه شناسی می توانیم بگوییم که واقعا کار کرده بودند، یعنی همچین افرادی ساده ای نبودند، ساده که نمی آید جلوی امیرالمؤمنین قد علم کند، یک عده خاصی بودند، ده پانزده نفری بودند، بیست نفری بودند، که دارای این مسائل بودند و بعد هم یک اتحادی پیدا کردند با منافقین و بعد هم آمدند... بقیه چه؟ بقیه چه کسانی بودند؟ بقیه مردم عادی بودند، مردم عادی! مردمی که خوب به آن حقیقت دین و آن واقعیت پی نبرده بودند، فقط نماز را پشت پیغمبر خوانده بودند، فقط صحبت های پیغمبر را شنیده بودند، نرفته بودند این صحبتها را در وجود خودشان پیاده کنند، هر کسی بعد از صحبت پیغمبر که نمی رفت کنار و گوشه ای بنشیند یا برود در نخلستان بنشیند و فکر کند که این پیغمبر نیم ساعت یا یک ربعی که صحبت

کرد چه می‌خواست بگوید؟ همین طوری نشستند به گریه و زاری و ناله و فغان کردن و در حال و هوای مجلس قرار گرفتن و بعد هم بلند شدند رفتند بیرون و روز از نو و... سه روز بعد هم مثل همین، هفته دیگر هم مثل همین. می‌گفتند یا رسول الله عجب سیمایی داری! عجب سیمای ملکوتی دارد؟! هر چه آدم نگاهت می‌کند سیر نمی‌شود! بیست و سه سال پیغمبر با مردم این طوری بود، همین طوری، همین نماز را بقیه هم می‌خوانند دیگر «والا الضالین» آن راهم بیشتر می‌کشند، خیالت جمع، عین آن را پیغمبر فرض کنید که از حلق می‌گوید ما از پایین تر حلق می‌گوییم! این هم نمازمان. جنگ هم پیدا شود می‌رویم... تا از مسجد درآمدند فوری پریدند در خانه و بعد هم بلند شدند بروند حمام!

اگر کلام پیغمبر را که می‌شنیدند می‌رفتند روی آن فکر می‌کردند که این چه بوده و منظور چه بوده و باید چه کرد اگر این طور بودند یک لحظه شک نمی‌کردند در قضیه خلافت، برای ایشان یک ثانیه شک پیدا نمی‌شد، الان هم همین است، الان هم قضیه همان است، مسئله همان است، یک ظاهری درست می‌شود یک قضیه درست می‌شود تمام می‌شود، به به! نگاه کنید چه نورانی است، چه صفایی دارد، - شنیده‌ام که می‌گویم - چه صفایی دارد، چقدر نورانی است...، بابا رفته سفیدآب مالیده به سرش، این کرمها که کاری ندارد دیگر، کرم است سفید را سیاه می‌کند سیاه را سفید می‌کند، از اینها می‌مالند آقا می‌شود نورانی! دیگر تمام شد. قضیه و مسئله تمام می‌شود.

علی کل حال خیلی زیاد حاشیه رفتیم خیلی هم به صلاح نیست، این مسائل تاریخ خیلی عجیب است، تاریخ را انسان باید بخواند و بفهمد خیلی عجیب است در این قضیه حسان بن ثابت شما نگاه کنید. حسان بن ثابت یک انسانی است که بلند می‌شود می‌آید در قضیه غدیر شعر می‌گوید شور او را برمی‌دارد حال و هوای او عوض می‌شود می‌بیند پیغمبر رفته نصب خلافت و ولایت کرده بلند می‌شود می‌آید شعر می‌گوید شعر بسیار قشنگ حسان شاعر مقلقی بود بسیار زبردست بود ولی حضرت با ظرافت خاصی این را هم می‌گوید که تا مادامی که با ما هستی جبرائیل تو را یاری خواهد کرد این حرفهایی که تو داری می‌زنی این در حال و هوای حضور ما است که جبرائیل آمده و این مطالب را به تو القاء کرده ولی مواظب باش که کنار نروی. لذا حسان از آدمهای ترسو بود تا نگاه کرد دید از دور علی رفتند دور ابوبکر جمع شدند دو تا تهدید این طرف و آن طرف که شد دستها را بالا برد و گفت ما تسلیم هستیم! بلند شد رفت در دستگاه خلفا و امیرالمؤمنین را رها کرد و شعرهایش یادش رفت گفتم آدم آلازیمر می‌گیرد. بدبخت آلازیمر گرفته بود که دو ماه پیش چه شعرهایی برای امیرالمؤمنین گفته بود این آلازیمر آلازیمری است که درمان ندارد. این است که آدم یادش می‌رود که چه بوده و چه

وضعیتی داشته است. خب ما همین را می‌دیدیم و همین را مشاهده کردیم و تجربه کردیم که چطور افراد در همان زمان بزرگان می‌آمدند و می‌نشستند و گریه می‌کردند و پای صحبت بزرگان گریه می‌کردند و واقعا هم شاید حالشان هم تغییر پیدا میکرد و منقلب می‌شد ولی همه اینها در یک درجه بوده است در یک نحوه. این حالات آنها را نبرد بالا عمق نداد. این گونه نبود به قلب ایشان عمق بدهد فقط در همان مرتبه می‌ماندند. قرار نیست که هر شخصی تا قیامت زنده بماند بالاخره دنیا دنیای امتحان است. پیغمبر رفت، ائمه رفتند بقیه هم باید بروند، وقتی که می‌روند آن که خودش است می‌آید بالا، آن که تا حالا در یک سطح بود او از بین می‌رود، آن که خودش است می‌آید رو، خودش درآورده، خودش کسب کرده، خودش به خودش عمق داده، به خودش معرفت داده است، چون دیگر ظواهر نیست وقتی ظواهر نشد آن وقت دیگر می‌افتد هر کسی در هر حالی که دارد هر کسی که در هر رتبه که دارد می‌رود در همان جا قرار می‌گیرد و روی همان پله می‌ایستد، روی همان درجه که جایگاه خودش را در این مدت درست کرده است و ترسیم کرده است می‌رود در آن جا قرار می‌گیرد.

یکی را نگاه می‌کنی می‌بینی رفتن بزرگان هیچ فرقی برای او نکرده است هیچ تفاوتی نکرده است. من بعد از این که مرحوم آقا فوت کرده بودند خیلی اوضاع عوض شده بود مسائل و ارتباطات و رفاقت‌ها. همان روز اول که هنوز ایشان دفن نشده بودند خدا رحمت کند یکی از دوستانمان که به رحمت خدا رفت من کنار درب ایستاده بودم یک دفعه دیدم آمد یک جمله را گفت، گفت حالا وقتش است که هر کسی خودش را نشان بدهد هنوز آقا در بیمارستان بودند او گفت حالا وقتش است که هر کسی خودش را نشان بدهد و خیلی جمله پرمعنایی بود که خلاصه تمام آن چه را که تا بحال به آن تشبُّث می‌کردیم و ایستادگی کردیم همه، ما نبودیم! آقا بودند حالا دیگر تمام شد هر کسی هست خودش و خودش. دیگر کسی نیست که خلاصه بخواهد انسان خودش را پشت او مخفی کند حالا وقتش است که... هر کس هم آمد و نشان هم داد و چیزهایی ما همان روز اول شنیدیم روز دوم بود که از دفن برمی‌گشتیم خلاصه چیزهایی شنیدیم که بیایم بنشینیم و حالا نمی‌دانم کی چه کند و چه مسئولیتی بپذیرد این مسئول... گذاشتیم ما رفتیم پی کارمان، گفتیم چه مسائلی دارد مطرح می‌شود! خداحافظ شما! همه امتحان باید بدهیم این مسئله امتحان شکی در آن نیست امتحان باید باشد.

علی کل حال، مجرای اصول عملیه در شرع همین مجرای عرفی است منتهی باید نگاه کرد دید در کجا، آن وقت همین فرض کنید که شخصی که الان شما ایستادید دارید نماز می‌خوانید اقتدا می‌کنید در یک مسئله دیگر نه این طور نیست باید بروید تحقیق کنید ببینید شایستگی دارد عدالت او چطور

است؟ تقوای او چگونه است؟ علمش چگونه است؟ میزان علمیت و اطلاع او چگونه است؟ آیا شایستگی دارد یا ندارد؟ می‌گویند ای آقا طرف این قدر آدم به این خوبی است، قبول نداری؟ قبول داریم ولی برای چه قبول داریم؟ برای این که پشت سر او نماز بخوانیم، برای همین قدر، برای این که ده تومان به او بدهیم بگوییم برو فلان چیز را خواستی بخر، اما نه این که قبول داریم بیاییم مسئولیت کذا و کذا را تصاحب کند. هر چیزی جای خود دارد. علم می‌خواهد، تقوا می‌خواهد، عدالت می‌خواهد، عبور از نفس می‌خواهد، باید از نفس عبور کرده باشد و این عبورش را اثبات کرده باشد همه ما می‌گوییم ما از نفس عبور کردیم، همه ما می‌گوییم لبخند هم می‌زنیم شما خیال می‌کنید عبور کردیم، اما وقتی که یک دفعه جای آن بروز نفس و کربوه‌های آن برسد چه می‌شود، دارید می‌بینید دنیا چه خبر است دیگر، آنهایی که مدعی رعایت حقوق مظلوم بودند و آنهایی که مدعی مبارزه با ستمگران بودند همین پادشاهان، حکام، شما خودتان مشاهده می‌کنید آنهایی که مدعی احقاق حق مظلوم بودند آنهایی که مدعی بودند و صدایشان بر ثریا و کلهکشان هم رسیده بوده طبعاً در آن جریان‌ها برای بقاء خودش مردم را تکه تکه می‌کند که "من بمانم" این است معنای آن "من بمانم" مردمش را می‌آید بمباران می‌کند! مردمش را می‌آید به گلوله می‌بندد، مردمش را می‌آید تکه تکه می‌کند و بعد هم می‌اندازد گردن مردم که اینها برخلاف نظم ملی و امنیت ملی عمل کردند و بایستی که اینها اصطلاح شوند هر که ما را قبول ندارد... گفته بود دیگر آن آقا هر کسی که ما را قبول ندارد برای چه زندگی کند؟ این آدم وحشی است عجب آدم وحشی است وحشی بیابانی است هر کسی ما را قبول ندارد برای چه در کشور ما زندگی کند!

تو که هستی مگر؟ از کجا آمدی؟ یعنی واقعا دنیا دست دیوانه‌ها دارد می‌گردد یک مشت دیوانه آمده هر کسی یک جا را گرفته به لباسهای مختلف و خلاصه دارند برخورد می‌کند. آدم اصلاً تعجب می‌کند که این چه طرز تفکری است؟ این چه طرز برخوردی است؟ این چه مسئله‌ای است؟ الان حرف زن! نگو من با فلان کس هستم! اینها می‌آید رو و باطن واضح می‌شود و مسائل را می‌آید برای انسان واضح می‌کند.

روی این جهت اجرای اصول عملیه باید برطبق همان مقصود و منظور شارع باشد. در یک جا شارع اجرای اصول عملیه را تجویز می‌کند در یک جا تجویز نمی‌کند البته در هر جا منطبق با خودش است انسان می‌تواند این مسئله را استنباط کند.

در بحث دیروز خدمت رفقا عرض شد که اشتغال سابق و اشتغال یقینی ایجاد اصل برائت

نمی‌کند کفایت احرام از محاذی با مواقیت بلکه اشتغال سابق، اقتضای خصوص آن احتیاط را در احرام از مواقیت می‌کند و بین اشتغال به اصطلاح در علم اجمالی و بین اشتغال در علم تفصیلی چه فرقی است؟ هر دو علم است وقتی که هر دو علم باشد دیگر در این صورت این ابراء ذمه از تکلیف متوجه من قبل شارع به اتیان مصداق خارجی این دیگر بر عهده شارع نیست این دیگر بر عهده مکلف است که به چه نحوه می‌تواند این ابراء را در این جا مطبق کند. ذمه را می‌تواند بری کند هر جور می‌تواند مثلاً امر به صلاة آمده در وقت زوال شما در بیابان هستید آتجاه قبله برای شما مشخص نیست شارع برای شما راه قرار داده است می‌توانید فرض کنید که البته در صورتی که نتوانید اگر در صورتی که به حسب اسباب و آلات ظاهری بتوانید در آن جا باید از آن اسباب برای رفع ابهام استفاده کرد. نمی‌توانید به چند طرف نماز بخوانید برای ادای ذمه، چون در وهله اول علاوه بر تحقیق آن مصداق خارجی تکلیف یکی از آن اجزای مصداق خارجی تکلیف علم و یا ظن مصلى نسبت به آتجاه قبله است آن هم جزو آن است اگر آن حاصل نشد آن وقت باید از باب رفع تکلیف صلاة به اربعه جهات در آن موقع تعلق می‌گیرد ولی این خودش جزو آن است.

لذا اگر کسی می‌تواند این کار را انجام بدهد اگر یک شخصی به یک نحوی و به یک کیفیتی برای او این قضیه حاصل شود که بتواند مطمئن به یک جهت شود باید به همان کیفیت انجام دهد اگر نتواند باید به همین طریقی که صلاه به اربعه جهات یا صلاه جهتین است باید تکلیف را انجام بدهد شارع نمی‌گوید که باید به اربع جهات یا فرض کنید که به جهتین یا صلاة واحده شارع می‌گوید وقتی که تکلیف آمد باید از این تعلق تکلیف ذمه تو بری شود هر طوری که تو می‌توانی برو انجام بده ارتباطی به من ندارد عرض کردم خدمت شما وقتی که امر به صعود علی السطح می‌آید نصب سلم که دیگر وظیفه شارع نیست که به شارع بگوید علاوه بر سطح، سلم را هم تو باید بیاوری! بله یک وقتی طریق خاص را هم شارع می‌آید بیان می‌کند می‌گوید مثلاً حتماً باید با پلکان بروی، نایستی که یک کایتی پیدا کردی که توانست بالا برود فرض کنید که این جوری بخواهی بروی من می‌خواهم با سلم بروی. خود «طریق و مقدمه وجودی» را شارع تعیین می‌کند آن بحث جدایی است ولی نه! وقتی که شارع و مولا امر به صعود علی السطح کرده است دیگر نصب سلم با عبد است حالا نصب سلم برود بخرد به عهده خودش است برود اجاره کند به عهده خودش است برود از همسایه بگیرد اینها تمام از اختیارش و تحقیق در این مسئله باید به تفویض خود مکلف است.

شارع در این جا با علم اجمالی اثبات کرده تکلیف را وقتی شارع تکلیف را اثبات کرده برای

احرام که شما باید مُحرماً داخل در مکه شوید از آن طرف هم ما می‌بینیم شارع گفته است که شش تا میقات ما هم داریم برای کسانی که مرور می‌کنند اگر فقط این روایات بود ببینید این که من الان دارم مسئله را به این کیفیت می‌برم دیگر فقها که در این جا حضور دارند باید کیفیت این جهت گیری را دیگر باید متوجه بشویم که چطور متوجه شویم البته حالا فعلاً ما صحبت نمی‌کنیم که در روایات چه بماند فعلاً ما این روایات را داریم همین قدر به گوش ما خورده است کسانی که می‌آیند از میقات عبور می‌کنند باید از خود میقات بگذرند به این عبارت که لا یجوز لاحد ان یعدو عن المیقات الا مُحرماً و لا یجوز ان یعدوا محرماً مادون المیقات قبل از میقات کسی نمی‌تواند احرام ببندد این را ما داریم وقتی که این را داریم در این جا چه دیدگاهی باید ترسیم کنیم؟ از یک طرف عمومات و اطلاقاتی در این جا برای عدم جواز دخول حرم بدون احرام این را داریم بنابراین شخص حاج یا شخص معتمر باید محرماً داخل حرم باشد این یک مطلب.

از طرف دیگر داریم کسی که می‌خواهد از میقات عبور کند این باید از آن میقات احرام ببندد! حالا اگر ما فقط همین را داشتیم در این جا چه حکمی می‌کردیم؟ می‌گفتیم خیلی خوب آن روایاتی که مربوط به مواقیت است برای کسی است که مرور می‌کند از آن مواقیت آن روایاتی که دلالت بر این که «لا یجوز ان یدخل شخص الا محرماً» آن روایات دلالت می‌کند برای کسی که طبعاً از این مواقیت عبور نمی‌کند که به طور کلی است کنار هم می‌گذاریم، صاف فتوا می‌دادیم آقا اگر از میقات عبور کردی باید مُحرم باشی اگر مرور نکردی از هر جا که دلت می‌خواهد می‌توانی احرام ببندی دیگر در این جا مکان خاصی نیست، ولی یک مطلب در این جا هست و آن این که همان طوری که عرض کردم آن اشکالی که در این جا هست این است که اولاً وقتی که شارع حکم مواقیت را بیان می‌کند در حالی که غیر از این مواقیت هم بسیاری از حجّاج و معتمرین هم در حال حرکت به مکه هستند در اینجا دیگر این مواقیت چه معنایی دارد دیگر معنا ندارد نصف جمعیت از مواقیت می‌روند نصف بیشتر از غیر مواقیت آن وقت حضرت برای این نصف کمتر یا نصف یا ثلث فرق نمی‌کند بیاید بفرماید کسانی که از این جا عبور می‌کنند باید میقات ایشان از این جا باشد اما یا رسول‌الله بقیه چکار کنند؟ هیچ حرف نزنند! بقیه بروند به اصول عملیه عمل کنند! بروند اصل برائت و امثال آن عمل کنند؟ خب غلط است! حضرت آشکار و بدون ابهام در این جا می‌گوید شما که در مقام احرام داری مواقیت احرام را بیان می‌کنید چرا این مواقیت را فقط اختصاص دادید به یک عده خاص از معتمرین و حجّاج؟ چرا به همه اختصاص نمی‌دهید؟ چرا جوری مسئله را بیان نمی‌کنید که عام الشّمول باشد نسبت به همه مؤمنین؟ فقط یک

عده خاص در این جا هستند مثل این که من می گویم مثلا افرادی که می خواهند بروند هر کدام از این افرادی که در قم هستند و یک عده می خواهند تهران بروند یک عده می خواند ساوه بروند یک عده می خواهند کاشان بروند یک عده می خواهند اهواز بروند یک عده فرض کنید که همدان بروند جاهای مختلف می خواهند بروند بعد من بیایم بگویم افرادی که از قم می خواهند بروند مسیر حرکتشان به سمت تهران است این مال افرادی است که می خواهند تهران بروند آن که می خواهد اهواز برود آن هم می خواهد تهران برود و در این جا ما ساکت باشیم بگوییم خب خودتان می دانید چشم دارید بروید نگاه کنید دیگر!

اگر چشم دارید این جا هم چشم دارید چرا فقط باید آنهایی که تهران می روند به ایشان امکانات و امتیازات و اعتبارات داد؟ هر کسی دارد می رود آقا کسانی که این طرف می روند راهشان این است کسانی که راهشان آن طرف است راهشان این است هر شخصی با هر مقصدی که هست بیان کند این که شارع مواقیت افراد را بیان نکرده است خود ادلّ دلیل بر این است که مقصود شارع از مواقیت صرف مرور کنندگان و سایرین بر مواقیت نبوده است بلکه مقصود شارع تمام افرادی هستند که به سمت مکه می خواهند حرکت کنند این یک اشکال دیگری که بر این مسئله وارد است و این اشکال را کسی نکرده است این است که اگر قرار باشد شما تمسک به برائت کنید در غیر از مارّین بر مواقیت چرا از محاذات با میقات شما باید احرام ببندید بروید از ادنی الحلّ کی گفته؟

مگر شما نمی گوید که ما دلیلی بر دلیلی بر صرف مواقیت نداریم و فقط همان اطلاقات و عمومات در این جا شامل است در این جا اطلاقات و عمومات حاکم است دیگر به اصطلاح تمسک به این است ظاهرا هم مرحوم آقا در این جا به این تمسک کردند کردند بسیار خب محاذات با میقات را شما از کجا آوردید؟ محاذات با میقات نداریم، چون بحث، بحث اجرای اصل است بحث تمسک است روایت عبدالله سنان را فعلا باید کنار گذاشت تمسک، تمسک به اصل است یکی باید بررسی شود راجع به عبدالله سنان صحبت می کنیم امروز که دیگر به اصطلاح وقت گذشت آن بحثش جدا است ولی فعلا تمسک به اصل با وجود روایاتی که دلالت می کند آن کسانی که مرور می کنند باید باشند با توجه به این قضیه پس شما یا باید بگویید آن که می تواند این انحصار مواقیت را تخصیص بزند نسبت به غیر مواقیت آن روایت عبدالله بن سنان است بسیار خوب این یک بحث است.

یک بحث این است که تمسک به اصل برای شک در جواز و عدم جواز مواقیت برای آن اجرای اصل آن جا بکنیم اگر اجرای اصل است اجرای اصل محاذات با میقات تنها که نیست ما اجرای اصل

می‌کنیم برای ادنی‌الاحل و عدم‌الزام شارع مکلفین را بر احرام به مادون ادنی‌الاحل! در این جا اطلاقات داریم بر این که لایجوز لاحدان یدخل حرماً الاً محرماً به جای خودش هست عموماًتی که در این جا داریم وقتی در این جا داریم روایات موافقت را هم می‌گذاریم برای مکلف شک در جواز و کفایت احرام از غیر میقات است اصل برائت می‌گوید از میقات شما لازم نیست احرام ببندید وقتی لازم نیست چرا از محاذات می‌رویم از ادنی‌الاحل! پس چرا در این جامحاضات گفته شده است این محاذات بخاطر روایت عبدالله بن سنان است و اینها شاید در این جا به این خاطر اصل را اجرا کردند که پس از ورود روایت عبدالله بن سنان ما اصل برائت جاری می‌کنیم نه قبل؛ یعنی وقتی که روایت عبدالله بن سنان و محاذات با میقات را کافی بداند حالا برای ما شک پیدا می‌کند که آیا با وجود روایت عبدالله بن سنان باز باید به روایت موافقت تمسک کرد یا نه در این جا اصل برائت می‌آید عدم‌الزام به احرام در موافقت را بیان می‌کند وقتی که عدم‌الزام به احرام در موافقت با اصل برداشته شد در این جا چه برای ما می‌ماند روایت عبدالله بن سنان می‌ماند از این راه ما می‌توانیم بگوییم که خب شاید اینها که می‌گویند اجرای اصل شاید به این خاطر است و الا طبق قاعده وقتی که شما می‌گویید روایت عبدالله بن سنان واقع شده است در آن جا باز صحبت خواهیم کرد که باز در آن جا یک اشکالی در این اصل وارد می‌شود که آن اشکال دیگر قابل حل نیست در وقتی که روایت عبدالله بن سنان را می‌خوانیم یعنی بر فرض مقابله روایت عبدالله بن سنان با روایت موافقت باز در این جا اجرای اصل اقتضای جواز احرام از ادنی‌الاحل را می‌کند.

روایت عبدالله بن سنان می‌گوید کسانی که از مدینه می‌خواهند بیایند بیرون، اینها در سته امیال می‌توانند احرام ببندند از محاذات با میقات خیلی خوب اما نسبت به بقیه چه؟ مگر شما با همین عقل خودتان نمی‌گویید چون در این روایت برای سایر افراد حکم بیان نشده است پس تمسک به اصل برائت نسبت به محاذات با میقات است؟ وقتی که این طور است همین عقل بنده می‌گوید وقتی که شارع موارد را بیان می‌کند آن کسانی که می‌آیند مرور می‌کنند بر موافقت باید از موافقت احرام ببندند آن کسانی که از مدینه است... چطور شد در این جا شما اسقاط خصوصیت می‌کنید؟ یعنی می‌گویید که روایت عبدالله بن سنان گر چه مربوط به مدینه است ولیکن با الغاء خصوصیت و اسقاط خصوصیت به سایر موافقت تسری می‌دهیم از کجا؟ ما هم اصل برائت را در این جا می‌آوریم و می‌گوییم که الزام مکلف بر احرام بر محاذات با میقات «مشکوک» خرج بالنص».

روی این نکته اخیر که خیلی نکته دقیقی است امشب بروید فکر کنید وقتی که شما آمدید این

مواقیت را با روایت عبدالله بن سنان تخصیص زدید و گفتید که اختصاص دارد مواقیت بر مارین از مواقیت پس بنابراین در مورد غیر از ما ربر مواقیت شارع ساکت است وقتی که ساکت شد اصل براءت می آید در این جا به واسطه عبدالله سنان کفایت احرام از محاذات می آید تصویب می کند می گوئیم «علی رؤسنا و علی عیوننا» ولی روایت عبدالله بن سنان در مورد همه مواقیت است یا فقط ذوالحلیفه است؟ وقتی ذوالحلیفه شد مکلف شک می کند آیا در روایت شما الغاء خصوصیت می کنید؟ نه! کجا الغاء خصوصیت است در این جا روایت در ذوالحلیفه است بسیار خوب در این جا شک برای ما پیدا می شود که آیا روایت عبدالله بن سنان آن قدر قدرت دارد که بتواند جلوی اجرای اصل را نسبت به عدم الزام مکلف از احرام بر محاذات را بگیرد یا نه؟ وقتی شک می کنیم، اصل براءت جاری می کنیم می گوئیم که روایت عبدالله بن سنان قدرت ندارد فقط ذوالحلیفه را می گوید چرا؟ چون احرام از محاذات خودش تکلیف، تکلیف نیست؟

یک شخصی که فرض کنید که از پانزده روز قبل بیست روز قبل این احرام ببندد این متحمل تکلیف شاق نمی شود؟ این حوله او همیشه باشد مثلا پایین یک وقتی در نرود متوجه شدید؟ این که پیوسته حوله خودش را بپینچاند نه بابا یک شلوار و پیراهن می پوشد و یا علی راه می افتد می رود در خواب و بیداری الحمدلله محفوظ و محروسه، ما بین عمره و بین حج چهار یا پنج روز احرام بستیم می گفتند آقا عجب کار شاقی است یکی از همین آقایان تهران ائمه جمعه گفت آقا شما هنوز اعمال را انجام ندادی؟ گفتم چرا! گفت چرا خارج نشدی گفتم مستحب است نمی دانست مستحب است ریش سفید داشت تا این جا! گفت! خب این خیلی مشکل است مشکل باشد، گفتم نه خیلی مشکل نیست بعد هم دیگر ما که مورچه چیست که کله پاچه آن چه باشد این چهار روز می گوید تکلیف شاق است، چطور شما برمی دارید بیست روز قبل از مازاد می آورید آیا در این جا جریان اصل براءت جاری نیست؟ در این جا وارد نیست؟ مجتهدین، فقها باید بگویند دیگر اگر شما به واسطه روایت عبدالله بن سنان به ضمیمه اصل براءت می آید و احرام از محاذات را کافی می دانید چرا با همین روایت عبدالله بن سنان که در مورد ذوالحلیفه است اصل را نسبت به عدم الزام مکلف نسبت به محاذات را شما در آن جا جاری نمی کنید؟ آن جا هم اصل جاری کنید شما هم در آن جا بگوئید یک روایت داریم مربوط به مواقیت برای کسانی که مرور می کنند روایت عبدالله بن سنان مربوط می شود به افرادی که در مدینه هستند و غیر از آن افراد مشمول اصل براءت هستند اصل براءت که محاذات نمی گوید اصل براءت می گوید از هر جا که می توانی احرام ببند. قطعا محاذات با میقات بسیار تکلیف شاقتر است از احرام ادنی الحل.

پس بنابراین با همین مسئله یعنی با همین روایت عبدالله سنان ما نمی‌توانیم در این جا محاذات با میقات را الزامی کنیم. نسبت به مدینه چرا ولی بقیه را چگونه الزامی کنیم؟ اگر بگوییم که در روایت الغاء خصوصیت است یعنی در روایت الغاء خصوصیت شده است گفتیم اگر شک در الغاء و عدم الغاء خصوصیت بود مگر جای اصل برائت نیست؟ شما شک می‌کنید که آیا زبان این روایت وافی به الغاء خصوصیت است یا نه؟

واقعاً هم همین است من الان اگر باشم حضرت چه اشکال دارد بگوید از مواقیت هم همین طور می‌کردید چرا از ذوالحلیفه فرمودند چرا ذوالحلیفه می‌گفتند همه مواقیت اگر کسی نمی‌تواند از این راه عبور کند به همان مقدار محاذاتش برود جلو این شک است ما شک می‌کنیم که در روایت عبدالله سنان چون بحث بحث اصل است عرض کردم خود روایت نیست یعنی به ضمیمه روایت در این جا اصل برائت جاری است آش شله قلمکار نیست که همه چیز را قاطی کنیم یکی یکی باید بیاییم جلو اگر روایت عبدالله سنان است فردا حسابش را می‌رسیم حساب عبدالله سنان را می‌رسیم نسبت به آن تحقیق می‌کنیم. اگر جریان، جریان اصل است بعد از تمسک به عبدالله سنان شبهه در این جا موجود است در این جا ذوالحلیفه را فرموده بقیه را فرموده شک در این جا هست که آیا منظور امام علیه السلام الغاء خصوصیت یا نه! اصل برائت می‌گوید تکلیف شاق در این جا شارع برداشته شد وقتی که برداشته شد روی افرادی که در مدینه هستند محاذات با میقات افرادی که غیر مدینه هستند دلیل نداریم اصل برائت می‌گوید برو ادنی الحل! تکلیف شاق چرا کسی نگفته است این اشکال جدی بر جریان اصل که دیروز عرض کردم یک اشکال جدی تر است که هیچ جواب ندارد این است؛ یعنی اگر قرار باشد شما بیایید با الغاء خصوصیت سایر محاذات را داخل کنید شبهه در این جا پیدا می‌شود اگر شک در الغاء خصوصیت و عدم الغاء کردید یعنی چه شک داریم هیچ اصل عملی هم در این جا نداریم فقط ظهورات است که ظهور هم نیست شما اصلاً در اصل ظهور در این جا شک دارید چرا؟ خلاف است من می‌گویم خلافش است چون وقتی که از حضرت سوال می‌کنند خب چرا حضرت فقط باید بگوید کسانی که در مدینه یا در غیر از مواقیت هستند چرا فقط ذوالحلیفه را حضرت در اینجا فرمودند این اشکال، اشکال جدی بر جریان اصل است.

و اما مطلب دیگری که در این جا می‌ماند تمسک به اطلاقات است که ببینیم آیا اطلاقات در این جا وافی به مقصود است که شما از غیر میقات هم احرام ببندید یا اطلاقات در این جا وافی نیست و باید به ادله دیگر در این مورد تمسک کرد.

تلمیذ: اگر کسی از محاذات گذشته باشد با این که فرمودید اصل برائت اگر گذشته باشد و به ادنی الحل رسیده باشد با توجه به آن دیگر لزومی ندارد برگردد به محاذات با میقات در همان ادنی الحل باید احرام ببندد یعنی اگر خطا و نسیان پیش آمده باشد، کار خلافی نکرده است؟
استاد: نه

تلمیذ:؟

استاد: نه ببینید مسئله خطا و نسیان نیست بحث خطا و نسیان یک بحث دیگر است بحث جواز است اگر ما قائل به جواز شویم دیگر خطا معنا ندارد این می توانسته همین طور بیاید بیاید تا به ادنی الحل که رسید دیگر اینجا احرام ببندد داخل شود اگر نه قائل بشویم از میقات باشد آن وقت در این جا فرقی نمی کند باید ببینیم عمدا احرام نبسته است یا این که خطایی بوده هر کدام در این جا حکم خاص خودش را دارد به نحو خاص یا به نحو عمد در بعضی از روایات داریم حضرت می فرماید باید برگردد الا این که وقت نباشد یا خوف چیز دیگر باشد در این صورت شاید حتی در عمد آن هم تفاوت نکند فقط یک گناه کرده باشد.

تلمیذ: در عمد تفاوت نمی کند باید برگردد؟

استاد: بله باید برگردد بحث امروز بحث استنباطی دقیق بود من تعمداً گذاشتم این را برای امروز که وجوه مسئله تفکیک شود در خیلی از موارد ما می بینیم که در طریق استنباط خلط می شود یعنی قاطی می شود بین آن راه و طرق موصله خلط می شود و باید تفکیک شود.

تلمیذ: اگر روایت محمد بن سنان را فرض کنیم که امام صادق نفرموده بودند خود عقل شبهه نمی کند که آیا از محاذات میقات هم می شود عبور کرد یا نه یعنی حتماً باید روایت محمد بن سنان بیاید قضیه محاذات را در ذهن ما به وجود بیاورد و بعد ما به خاطر این که در روایت آمده بیاییم اصل جاری کنیم اصل قضیه وقتی که احرام باید بسته شود قبل از این که پیغمبر بخواهد فکر میقات را برای مردم بیان کند مردم چه فکر می کردند؟ وقتی که برای حج می خواستند بروند میقات بودند یا هر کسی از هر راهی دلش می خواست احرام می بست می رفت؟ حال پیغمبر آمده مواقیت را مشخص کرده است وقتی مشخص کرده طبعاً در عقول و اذهان این شبهه پیش می آید که آیا از محاذات آن هم می شود رفت یا نه؟ نیاز به روایت محمد بن سنان ندارد که ما حتماً بخاطر روایت محمد بن سنان این قضیه محاذات در ذهن ما شبهه پیش بیاید شک پیش بیاید که بخواهیم اصل برائت جاری کنیم.

استاد: بله ببینید مسئله این است که روایاتی که آمده بر این با توجه به این که مردم بعد از بیان

رسول الله که موافقتی که برای حج است شش میقات است و اینها را برای اطراف یعنی دور مکه به اصطلاح رسول خدا وضع کردند طبعاً این شبهه پیش نمی‌آید یعنی اولش قبل از این که رسول خدا بیاید این مسئله را تشریح کند این شبهه هست که از هم می‌پرسند خب حالا از کجا احرام ببندیم یکی می‌گوید آقا از در خانه ببند یکی می‌گوید از شهر آمدی بیرون ببند یکی می‌گوید به مکه رسیدی ببند به مسجد الحرام هر کسی یک مسئله بر طبق فهم و فکر و ارتکازات خودش بیان می‌کند یکی می‌گوید هر چه بیشتر در احرام بمانی بهتر است این هم یک فکری است داریم و حتی حضرت رد می‌کند می‌گوید تو نماز در سفر است مگر شکسته نیست آیا می‌توانی تمام بخوانی گلوئی چون تعداد رکعات بیشتر است بهتر است؟ این هم همان است پس بنابراین این شبهه است برای این که احرام از کجا باشد وقتی که مردم می‌شنوند که پیغمبر فرمودند موافقت سته است این موافقت برای اهل یلم لم است و ذات عرق و عقیق و اهل عراق و بعد هم فرض کنید که ذوالحلیفه برای مدینه و کذا است وقتی که هست دیگر شک پیدا نمی‌شود برای من مگر این که خیلی دیگر فکرم .. بدهم که آیا برای غیر موافقت صاف وقتی پیغمبر گفت موافقت سته است که جبرائیل آمده و اینها را معین کرده است که روایت آن را می‌خوانیم یک عصا در آن جا نور از آن جا درآمد وقتی که معین شد دیگر برای من شبهه پیدا نمی‌شود برای غیر از موافقت هم بتوانم یا نتوانم می‌گویم پیغمبر این شش تا بیان کرده است.

لذا همه افراد از این موافقت مسیر خودشان را قرار می‌دادند چطور این که فرض کنید که رسول خدا برای حج آن مکان خاص مکه و کعبه را قرار داده و افراد باید مسیرشان را تعیین کنند و به نحوی بیایند که اقصر فاصله را تا مکه پیدا کنند همین قضیه مربوط به میقات است یعنی در مکه و میقات که در مسیر مکه است قافله‌ها می‌آمدند و از آن جا می‌رفتند برای مکه این مسئله یک قضیه ارتکازی بوده است اگر هم شاید فرض کنید که یک کسی که شبهه داشته باشد این شبهه شبهه جدی نبوده در آن زمان چون می‌گویند این قضایا در زمان امام صادق علیه السلام یعنی صد و پنجاه سال از تشریح حج گذشته است امام صادق در زمان چیز بودند و ما روایات دیگری نداریم تا قبل از امام صادق مربوط به این مسأله. از امیرالمؤمنین یک، دو یا سه تایی است ولی عمده روایات حج و اینها مربوط به زمان امام باقر و امام صادق و موسی بن جعفر و امام رضا هم همین طور.

تلمیذ: این منافی با شبهه نیست به هر حال شبهه در ذهن افراد ...؟

استاد: شبهه هست

تلمیذ: در زمان پیغمبر و بعد از پیغمبر هم هست ما نمی‌توانیم بگوییم عقلاً همچنین شبهه‌ای

استاد: ببینید یک وقت شبهه شبهه عقلی است یک وقت شبهه عرفی است. در شبهه عقلی در هر قضیه می شود شک کرد که رسول خدا چگونه گفته است بیانش چطور بوده است تصریح بوده یا نبوده الان فرض کنید که یک قضیه یک شخصی می آید نقل می کند ما چطور تحقیق می کنیم می گوییم گفته آن که او گفته است بگو آن را بگو ما می گوییم اصلاً این نبوده طرف دارد در ذهن خودش را در مورد سلیقه خودش را در مورد یک مسئله بیان می کند آن را رسول خدا اگر یک همچنین مسئله هست اگر ما باشیم الان این شبهه هست که از هر جا می شود از میقاتها اولاً این شبهه در ذهن نمی آید که از جایی باشد این قضیه ثانیاً بر فرض هم اگر شبهه باشد چرا محاذاة با میقات این محاذاة با میقات از کجا درآمد نه شبهه پیدا می شود برای کسانی که از میقات عبور نمی کنند ادنی الحل کی گفته محاذاة الان شما دارید مطرح می کنید بعد از روایت عبدالله بن سنان. قبل از روایت عبدالله بن سنان اتفاقاً آن بیشتر به ذهن من تبادر می کند که وقتی قرار باشد یکی از میقات نباشد خب چه عیبی دارد از محاذاة باشد برای چه باشد مگر محاذاة با میقات جزو احرام است؟ برود از ادنی الحل مثل آدم بلند شود برود قشنگ خوب نه اصلاً خدا می خواهد فشارش بدهد در سرما اجبارش کند؟ نه! آقا خدا که مرض ندارد! کسانی که از میقات می روند بسیار خوب کسانی که هم نمی آیند برونند از ادنی الحل مگر ما راجع به افرادی که منزلشان بین میقات و حرم است نمی گوییم دویرة اهلها.

تلمیذ: خود تعیین میقات منافات دارد با ادنی الحل.

استاد: نه منافات ندارد.

تلمیذ: منافات دارد، محاذات منافاتی با میقات آن صورتی که در اذهان است ندارد تعیین میقات با ادنی الحل منافات دارد.

استاد: ببینید کسانی که می خواهند بیایند فرض کنید که یکی این جا است حالا بلا تشبیه این را کعبه فرض کنید یک میقات پیغمبر این جا گذاشته یکی این جا یکی این جا برای کسانی که این جا هستند نگذاشته است در این فرض، آن کسانی که این جا هستند می آیند آیا می گویند واقعا در اینجا شک است که میقات ما محاذاة است این محاذاة از کجا آمده است یا این که نه فکر می کنند می گویند میقات آنها است ما چه؟ ما نمی دانیم! چیزی نگفته!

از آن طرف عمومات و اصول دیگر هم داریم که هر کسی وارد حرم می شود باید با احرام باشد اگر این طور است ما می رویم تا برسیم یعنی آن ارتکاز اولی بر محاذاة نیست ما الان محاذاة را وقتی که

پیبایی فقها گفتند و مداوم شنیدیم، الان آمده در ذهن ما برای آن افراد لذا وقتی که می‌آید از حضرت سوال می‌کند که آقا من می‌خواهم راهم را از ذوالحلیفه تغییر بدهم همین خودش «آیدنا شد» وقتی که می‌خواهد بیاید حضرت سوال کند آیا می‌گوید من بروم از محاذات با میقات می‌گوید یا رسول الله من می‌خواهم راهم را تغییر بدهم بروم از کجا؟ این در ذهنش محاذاتی نبوده که بگوید میقاتم را از این جا قرار بدهم یا از محاذات که حضرت بگوید بروم از محاذات قرار بده شش میل که از مدینه عبور می‌کنی از آن جا ببند هیچ نبوده من از ذوالحلیفه مسیرم را نمی‌خواهم قرار بدهم من قسم می‌خورم در ذهن یک همچنین شخصی محاذات هم اصلاً نیامده چرا؟ چون ادنی الحل داریم از آن طرف در روایت داریم می‌گوید می‌خواهم بروم، چطور می‌گوید کسی که الان هم داریم می‌آییم می‌گوییم یعنی جزو برنامه‌ها است یعنی کسی که میهمان شخصی است که فرض کنید مسیرش بین مدینه و مکه است مهمان است یک رفیق دارد یکی از قری و قصبات در آن جا از ذوالحلیفه نباید احرام ببندد باید برود در آن جا یک هفته در آن جا می‌ماند می‌شود «دویره اهلها» بعد از همان جا احرام یعنی دوباره برگردد به ذوالحلیفه از آن جا احرام ببندد از همان دویره اهلها وقتی که تلقی شد احرام می‌بندد می‌رود این شبهه بیشتر هست تا شبهه محاذات. محاذات از کی افتاده در فکر ما؟ از وقتی که عبدالله بن سنان آن روایت را گفته حضرت فرمودند محاذات با میقات از این جا ما برایمان این مسئله پیدا شده که آیا خود نفس میقات باشد یا محاذات با میقات باید باشد لذا اگر روایت عبدالله بن سنان نبود، کسی فتوا نمی‌داد بر محاذات. فتوا می‌داد به ادنی الحل یعنی اگر تازه بر فرض این شبهه بود، اصل برائت را در ادنی الحل جاری می‌کردند، روایت عبدالله بن سنان آمده جلو را بسته گفته گرچه برای خود آن افراد آن لزومی ندارد اما محاذات با میقات که حداقل لزوم دارد با الغای خصوصیات از طریق سایر مواقیف هم داده می‌شود در الغای خصوصیت ما تشکیک کردیم این الغای خصوصیت خود نفس الغاء و عدم الغاء خصوصیت خودش تکلیف شاق است اصل، اصل برائت است از هر تکلیف شاق پس بنابراین باید ما خصوصیت را نگه داریم وقتی خصوصیت را نگه داشتیم آن جا اصل برائت به داد ما می‌رسد و می‌گوید دیگر این جا هم محاذات با میقات الزامی نیست نسبت به غیر ذوالحلیفه. در این جا الزامی نیست البته بله آن طور که شما می‌فرمایید شک هست ولی شک به چه تعلق گرفته است؟ در یک همچنین فضایی محاذاتی نبوده است یعنی محاذات در اذهان نبوده است

تلمیذ: راههای مختلفی نبوده است یک راههای مشخصی بوده فرض کنید که از مدینه به مکه یک راه مشخصی بوده است در طول زمان که راههای بسیار پیدا می‌شود این مسئله می‌آید در اذهان که

آیا می‌شود از محاذات هم عبور کرد نمی‌توانیم این قضیه با صد و پنجاه سال بگوییم یک راه مختص بوده از مدینه به مکه که همه می‌رفتند.

استاد: بله ببینید عرض بنده هم همین است بسیاری از افراد که از آن جا حرکت می‌کردند تمام اینها در آن زمان می‌آمدند از خود این مواقیت احرام می‌بستند. راهها بود به خاطر همین است که یک همچنین شبهه در ذهن ایشان نبود این شبهه را امام صادق به وجود آورد، نه این که به وجود آورد آمد بیان کرد محاذات با غیر از ذوالحلیفه را آمد بیان کرد و الا در تاریخ داریم که آنها که حرکت می‌کردند می‌آمدند احرام خودشان را از همان جا قرار می‌دادند یا این که وقتی احرام می‌بستند خیلی جاها داریم همین طوری احرام می‌بستند از منزلشان احرام می‌بستند و می‌رفتند مخالف بودند دیگر مخالف و سنی هم الان این طوری است یا از خانه احرام می‌بندند یا از فرودگاه هر وقت شما از این فرودگاه کشورهای این طرف و آن طرف یا خارج از وقتی که می‌آیند از آمریکا در همان جا احرام می‌بندند خیال می‌کنند وقتی آنها سوار هواپیما می‌شوند باید محرم باشند اصلا در این حال و هوا نیستند دیگر کسی نیست برای ما مسئله بگوید کسی نیست تکلیف را برای آنها بیان کند.

لذا ما وقتی که گاهی از اوقات اتفاق می‌افتاد از همین کشورهای عربی مثلا مکه مشرف می‌شدیم تمام هواپیما محرم بودند همه در حالی که نذری باشد نذر کرده باشد می‌گفتند شما می‌گفتم احرام بستیم دیگر از دم خانه از دم فرودگاه در حالتی که بابا حساب و کتابی دارد باید نذری باشد حتی در خود نذر هم بعضی شک کردند و تشکیک کردند. نذری باید باشد حساب و کتابی باید باشد می‌گویند مگر دم خانه یکدفعه داشتیم می‌رفتیم یک جوانی بود جوان خوبی هم بود جوان سوری بود منتهی در آمریکا بود آمده بود سوریه می‌خواست برود. کنار من نشسته بود و شب بود یادم است که ما حرکت کردیم این هم محرم بود مثل بقیه منتهی جالب این جا است که وقتی که ما حرکت کردیم اتفاقا مسیر ما از بالای مدینه دقیقا بود یعنی از شام که آمدیم برای مکه درست بالای مدینه که رسیدیم آن خلبان گفت که الان بالای مدینه هستیم و همه آنهايي که هستند احرام ببندند همه لبیک اللهم لبیک یعنی خود آنها هم باز دوباره احرامشان را مؤکد کردند که به خود میقات که می‌رسند احرام را داشته باشند حتی سوال کردند که هواپیما از میقات می‌گذرد یا نه تمام فکر مردم احرام از میقات است در صورتی که بتوانند عبور کنند گفتم شما که احرام کردی چه کار کردی گفت ما از همین جا داریم می‌رویم دیگر گفتم که نه ما با او هم صحبت شدیم و گرم گرفتیم و دیگر ما تمام اعمال را بر طبق شیعه به او یاد دادیم در همان یک ساعت و اندی که همراه او بودیم گفتم به حرف کسی گوش نده این که من می‌گویم قلم

کاغذش را درآورد و گفتم این جوری طواف می‌کنی سعی این جوری و منی و عرفات و عین شیعیه البته خیلی تفاوتی ندارد مثلاً در اعمال و اینها تفاوت‌های به اصطلاح مختصری هست مثلاً در کیفیت احرام گفتم نه! این جوری احرام نبند این جوری مثل من و درست کردم احرام او را و گفتم به این کیفیت باشد گفتم اگر کسی گفت این جوری گوش نده گفت باشه هر چه تو بگویی من همان را انجام می‌دهم به حرف کسی گوش نمی‌دهم خلاصه او را از راه به در کردیم! در همان یک ساعتی که بودیم گفتم برو که حج تو قبول است و درست است و بعد دیگر بنده خدا خیلی ابراز محبت می‌کند

آن شبهه و شکی که اینجا پیدا می‌شود آن که شما می‌فرمایید که سوال هم می‌کند می‌گویند اگر فرض کنی که از ذوالحلیفه یا میقات باید رد شویم خود نقطه وسط مسجد باشد یا از بغل آن رد شویم عیب ندارد این هست یک همچنین چیزی هست که اشکالی هم ندارد می‌توان از بیرون مسجد شجره حتی محرم شود و برود مخصوصاً خانمها که عذر دارند لازم نیست بیایند در مسجد شجره یعنی رسول خدا آمدند گفتند این نیست که باید بروی همان جا با یستی همان جا احرام را نه مسجد شجره یعنی محلی که نقطه شروع احرام است این برای اما میزان است فرض کنید که یک محاذاتی که چهارصد کیلومتر فاصله دارد با که خود میقات آیا مثلاً از این جا احرام کند شبهه نیست حالا فوqش هم یک همچنین شکی باشد در مسئله فرقی نمی‌کند تفاوتی نمی‌کند.

تلمیذ: نه این که فرمودید خلط بین اصل شده و بین روایت و اینها که اصل جاری کردند به خاطر روایت عبدالله بن سنان بوده است عرضم این بود که این بدون این روایت هم این قضیه اصل هست چون شبهه آن وجود دارد.

استاد: نه آخر ببینید تمام کسانی که آمدند و تمسک به اصل کردند اول روایت عبدالله بن سنان را ذکر کردند بعد از روایت عبدالله بن سنان گفتند که اگر باز جای شک باشد تمسک به اصل می‌کنیم یعنی اول روایت عبدالله بن سنان را به عنوان معارض با آن ادله دیگر ذکر کردند.

تلمیذ: اگر نص نباشد سراغ اصل می‌روند.

استاد: بله همین یعنی با وجود روایت عبدالله بن سنان بحث این است که آیا با وجود این باز شک داریم یا نداریم دیگر آن وقت به ضمیمه اصل می‌آییم در این جا تأیید روایت می‌کنیم تأیید روایت نه این که مسئله عکس باشد البته بله در جایی که معمولاً در این اصلها یک دلیلی هست مثلاً به نظرشان شاید مورد آن قلت داشته باشد دلیلی که ذکر می‌شود این قلت را با اصل دیگر کمرنگ می‌کنند و آن قلت را از حوزه بحث خارج می‌کنند به ضمیمه.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ